

# آزادی

و قدرت و قانون

نوشته

فرانتس نویمان

گردآوری و ویرایش و پیشگفتار از

هربرت مارکوزه

ترجمه

عزت الله فولادوند



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

## یادداشت مرقوم

در عمل، آزادی و قانون باید دست در دست یکدیگر پیش  
بروند. دولت باید، به منظور جلوگیری از سوء استفاده  
از آزادی، قدرت داشته باشد. قانون و آزادی بدون  
قدرت به معنای فرج و سرخ است؛ قانون و قدرت منتهای  
آزادی مساوی بنا است. آزادی بدون قانون و  
قانون ملت پرور است.

کامل یا مبرهن است

## فهرست

۹	پیشگفتار
۱۴	۱. روشنفکران در غربت
۳۹	۲. شیوه‌های تحقیق در قدرت سیاسی
۶۵	۳. مفهوم آزادی سیاسی
۱۲۵	۴. تغییر کارکرد قانون در جامعه امروز
۱۸۳	۵. اقسام قانون طبیعی
۲۲۱	۶. متمسکیو
۲۹۸	۷. نظریه دولت فدرال
۳۲۲	۸. یادداشتهایی در زمینه نظریه دیکتاتوری
۳۵۸	۹. حدود سرپیچی موجه
۳۷۴	۱۰. آزادی پژوهش و آزادی سیاسی
۳۹۵	۱۱. اقتصاد و سیاست در قرن بیستم
۴۱۲	۱۲. اضطراب و سیاست
۴۵۷	فهرست راهنما
۴۷۱	فهرست آثار فرانتس نویمان

سیاست، هرگز منشأ آسودگی خاطر نیست. بارزترین مظهر وظیفه انتقادی روشنفکر، سقراط است که فیلسوف را «بیگانه‌ای ابدی در میان ما» و کار او را تردید و پرسش درباره سرشت فلسفی هر شکل حکومت و هر جامعه‌ای معرفی می‌کند<sup>۱</sup>، و می‌گوید:

سبب این است که من همیشه یکی از کسانی بوده‌ام و هستم که طبعاً باید جهت عقلی را راهنما بگیرند، صرف نظر از اینکه این جهت عقلی که پس از تأمل و اندیشه بهتر از جهات دیگر به‌من نمودار می‌شود، چه باشد؛ و از آنجا که می‌بینم قسمت من این بوده‌است، نمی‌توانم سخنان خود را انکار کنم<sup>۲</sup>.

همین اندک تعمیم قضیه مربوط به وظیفه روشنفکر عجالتاً کافی است، زیرا غرض فقط این است که راه بدین وسیله برای تحلیل سرنوشت‌های مختلف روشنفکران در نظام‌های سیاسی مختلف هموار شود.

پیدااست که وظیفه روشنفکر در دولت‌شهرهای یونان، هم دشوارتر و هم خطرناکتر از هر جای دیگر است. در یونان، سیاست با فرهنگ یکی است، یا دست کم یکی معرفی می‌شود. تمدن جهان شناخته شده در یک نقطه مرکزیت پیدا کرده‌است و بقیه جهان یکسره دچار بربریت است، و یا بنظر می‌رسد که چنین باشد. چون سیاست با فرهنگ یکی است، تبعید مساوی با مرگ است. اما در دوره یونانی‌مآبی و امپراتوری، وضع دگرگون می‌شود. روشنفکر آزادی بیشتر پیدا می‌کند، زیرا می‌بینیم که اگر داخل سیاست نیز نباشد، باز وجودش تحمل می‌شود. سیاست دیگر با فرهنگ یکی نیست. هدف فلسفه سیاسی اپیکوروس درست همین است که به عمل روشنفکری که از سیاست کناره می‌گیرد و می‌گوید دیگر انتظار عدل و دادگری از دولت ندارد و فقط متوقع استقرار نظم و امنیت است، مشروعیت بدهد. اما رواقیان همچنان خواستار اخلاق در سیاستند و این انتظارشان به تعارض‌های شدید می‌انجامد. تبعید در چنین وضعی، گرچه دیگر

1. Plato, *Republic*, trans. F. M. Cornford, Book VI, Ch. 22.

2. Plato, *Crito*, trans. B. Jowett.

## روشنفکران در غربت

«اگر میهنم مرا نمی‌خواهد، من هم او را نمی‌خواهم. جهان فراخ است. این سخن از هوگو گروتیوس، حقوق‌دان نامدار متخصص حقوق «طبیعی» و حقوق بین‌الملل است که پس از جستن از خطر زندان موریس دو رانژا، در ۱۶۲۱ چنین گفته‌است. گروتیوس ده سال بناچار در پاریس زندگی کرد، و در آنجا، دور از وطن، معروفترین کتابش *De jure belli ac pacis* [= قانون جنگ و صلح] را نوشت.

ولی این احساس گروتیوس و سرنوشت او نباید ما را معتقد کند که احساس یا سرنوشت کسی که امروز نیز جلای وطن می‌کند، چیزی جز این نیست. دو تغییر بنیادی روی داده‌است: یکی در وظیفه روشنفکر، و دیگری در محیط اجتماعی او.

روشنفکر وجدان نقاد جامعه در هر یک از دوره‌های تاریخی آن است، یا لاقلاً باید چنین باشد. وظیفه او برخورد نقادانه با جامعه است و نشان دادن اینکه جامعه تا کجا آزادی را به تحقق رسانده یا نرسانده‌است. فعلاً مجال این نیست که ثابت کنم چرا باید چنین باشد. این امر از تصویری که محور علم جامعه و سیاست است - یعنی تصور آزادی - لازم می‌آید. اما چون هیچ جامعه‌ای - خواه در گذشته و خواه امروز - هرگز نتوانسته آزادی آدمی را کاملاً متحقق کند، وظیفه روشنفکر برای نقد و سنجش ضرورتاً به‌جای خود هست. روشنفکر وجدان جامعه است، و بنا بر این، به تعبیری خاص، همیشه مطرود است، زیرا وجدان، بویژه در

۱. Maurice of Orange (معروف به موریس ناساو) (۱۶۲۵-۱۵۶۷).

امیر هلند. (مترجم)